

## Abstract

Iraq and Egypt are known as two important countries in the Arab world. With the formation of the developments in Iraq in 2003, which led to the overthrow of the Ba'ath party, as well as the developments in Egypt in 2011, which paved the way for the revolution in this country, the concept of authoritarianism became more and more important in these countries. The main question of the present study is that what are the most important aspects of authoritarianism in Iraq and Egypt after the change of political systems in these two countries? In response to this hypothesis, although, unlike Egypt, Iraq has had more relative success in reducing the role of the military in the structure of the new political system and strengthening public participation in its policy towards transition to democracy, Egypt after the change of political system There has been more political stability in that country. The results show that in the Egyptian political structure, the military has always been recognized as one of the main pillars. With the developments that led to the revolution in this country, the military continues to play an important role in managing affairs in this country. On the other hand, Iraq has been able to greatly reduce the role and influence of the military in the political structure of this country. Another important point is that the developments in the two countries show the importance of the fact that with the events of 2003 in Iraq, which led to the overthrow of the Ba'ath party, the country has not been able to maintain its stability in various areas. Issues and problems related to the presence of takfiri groups, the existence of different identities and ethnicities, along with the efforts of regional and supra-regional powers to influence this country have added to the existing instability in this country. On the other hand, the developments in Egypt show that there is more stability in different areas of the country. The type of research method is descriptive-analytical and based on library studies.

key words:

Authoritarianism, army, military, political stability

**مقایسه مبانی اقتدارگرایی در مصر و عراق**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۲۴

سید خلیل سجادی اسدآبادی<sup>۱</sup>رضا پریزاد<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۲۵

داود کیانی<sup>۳</sup>

چکیده

با شکل گیری تحولاتی که در سال ۲۰۰۳ در عراق شکل گرفت و منجر به سرنگونی حزب بعث و همچنین تحولات سال ۲۰۱۱ مصر که زمینه ساز شکل گیری انقلاب در این کشور شد، مفهوم اقتدارگرایی اهمیت خود را بیش از پیش در تحولات این کشورها نشان داد. سوال اصلی پژوهش حاضر این گونه مطرح شده است که مهمترین وجوه افتراق اقتدارگرایی در عراق و مصر پس از تغییر نظام های سیاسی در این دو کشور کدامند؟ در پاسخ این فر ضیه مطرح شده است که اگرچه برخلاف مصر، عراق از موفقیت نسبی بیشتری در کم کردن نقش نظامیان در ساختار نظام سیاسی جدید و تقویت مشارکت عمومی در سیاست این کشور در جهت گذار به دموکراسی برخوردار بوده است، لیکن مصر پس از تغییر نظام سیاسی در آن کشور از ثبات سیاسی بیشتری برخوردار بوده است. نتایج پژوهش نشان می دهد که در ساختار سیاسی مصر، نظامیان همواره به عنوان یکی از ارکان اصلی شناخته می شوند. با وقوع تحولاتی که منجر به انقلاب در این کشور شد، نظامیان کماکان در این کشور نقش مهمی را در اداره امور برعهده دارند. در سوی دیگر، عراق توانسته است تا حدود زیادی از نقش و نفوذ نظامیان در ساختار سیاسی این کشور بکاهد. نکته ی مهمی دیگر این است که روند تحولات در دو کشور نمایانگر این مهم است که با وقوع تحولات سال ۲۰۰۳ در عراق، این کشور تا امروز نتوانسته است ثبات خود را در عرصه های مختلف حفظ کند. مسائل و مشکلات مربوط به حضور گروههای تکفیری، وجود هویتها و اقوام مختلف در کنار تلاش قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای برای نفوذ در این کشور بر بی ثباتی موجود در این کشور افزوده است. از سوی دیگر، تحولات مصر نمایانگر وجود ثبات بیشتر در عرصه های مختلف این کشور است. نوع روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای می باشد.

کلمات کلیدی:

اقتدارگرایی، ارتش، نظامیان، ثبات سیاسی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران<sup>۲</sup> استادیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول)<sup>۳</sup> دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

با توجه به ماهیت اقتدارگرا و غیر دموکراتیک نظام های سیاسی در کشورهای عربی خاورمیانه، این امر پذیرفته شده است که قیام های مردمی در این بخش از جهان در سال ۲۰۱۱ به عنوان تلاشی برای انتقال دموکراتیک تلقی می شود. در این میان مصر و عراق به عنوان کشورهایی شناخته می شوند که در تحولات سیاسی اعراب از اهمیت اساسی برخوردارند. دولت در مصر یک دولت استبدادی بوروکراتیک است که مبتنی بر اتحاد دولت و ارتش و بخش های خاصی از بورژوازی است که با منافع خارجی و نهادهای اقتصادی ارتباط مستقیم برقرار کرده است. مصر یک دولت استبدادی بوروکراتیک و توسعه گرا نیست و اقتصاد گرایی آن فقط برای تسهیل و تسریع روند تغییر برای توسعه نیست، بلکه این اقتدارگرایی بیش از هر چیز ادامه قدرت مطلق رهبران دولت است. از آنجایی که اقتدارگرایی در تحولات این کشور نمود پیدا می کند، در نتیجه، رهبران این کشور به هیچ وجه حاضر نیستند قدرت خود را با کسی تقسیم کنند و تنها با مرگ یا فروپاشی نظام خود، حکومت را ترک کنند. از سوی دیگر، اکثر نخبگان سیاسی مصر محصول اقتدارگرایی و اقتدارگرایی هستند، بنابراین توانایی پذیرش مدیریت فرآیند دموکراسی سازی با ستیون را ندارند و حتی به آن اعتقاد ندارند، زیرا برای این نخبگان کاملاً روشن است. که اولین نتیجه دموکراتیزه شدن خروج از قدرت و سپردن آن به نخبگان سیاسی معتقد به دموکراسی است که از طریق انتخابات آزاد انتخاب می شود.

از سوی دیگر، در تحولات عراق نیز اقتدارگرایی باعث شده است تا این کشور نتواند در راه رسیدن به دموکراسی گام بردارد. ساختار اجتماعی ناهمگون عراق رفتار رقابتی بازیگران را اعم از بازیگران داخلی و خارجی دامن زده و از سوی دیگر، رفتار رقابتی بازیگران در مرحله ساختارسازی سیاسی به ایجاد یک ساختار مبتنی بر به رسمیت شناختن ناهمگونی منجر شده است. این تأثیر می تواند با گذشت زمان و در بحبوحه تحولات، وضعیت تصاعدی پیدا کند. لذا در سال های اخیر شاهد افزایش خصومت و رقابت در بین مردم و نخبگان عراق بوده ایم. عراق پس از اشغال گرچه دارای سیستمی است که در آن انتخابات آزاد برگزار می شود و پست های سیاسی در اختیار افراد منتخب است، اما ثبات و امنیت در این کشور هنوز برقرار نشده و دموکراسی اجتماعی این کشور در صورت عدم اجماع، نه تنها ساختار سیاسی بلکه ثبات و امنیت کشور را نیز با چالش روبرو کرده است. اگر برخی کارکردهای دموکراسی در یک کشور را افزایش ضریب امنیت و ثبات در داخل و کاهش تنش و تخاصم در سیاست خارجی و در روابط با همسایگان بدانیم، این کارکردها هنوز در عراق ظاهر نشده است. در داخل گروه ها و اقوام مختلف به شدت با یکدیگر بر سر سهم خواهی سیاسی و اقتصادی رقابت می کنند و در سطح خارجی نیز عراق با سایر همسایگانش چالش های عمیقی دارد. علت ظاهر نشدن این کارکردها در دموکراسی و ساختار سیاسی جدید را باید در نحوه گذار این کشور به دموکراسی جستجو کرد. این گذار از مسیرهای طبیعی گذر به دموکراسی صورت نگرفته است. انجام تغییر توسط نیروی خارجی این فرصت را برای جامعه عراق ایجاد نکرد تا در یک روند تدریجی شرایط را برای پذیرش دموکراسی کسب کند.

مفهوم و مبانی اقتدارگرایی

نکته ای که در تعریف مفهوم اقتدارگرایی باید بدان اشاره کرد تفاوت تعریف اقتدارگرایی با مفهوم اقتدار است. «اقتدارگرایی عقیده ای در حکومت یا رفتاری از حکومت «از بالا» است و در آن قدرت سیاسی بر جامعه بدون توجه به رضایت آن تحمیل می شود. بنابراین اقتدارگرایی مفهومی متفاوت از اقتدار است. اقتدار مبتنی بر مشروعیت است و در آن معنا «از پایین» به وجود می آید. اقتدارگرایی بر انواع بسیاری از حکومت ها قابلیت اطلاق دارد و

می توان آن را به پادشاهی مطلقه، دیکتاتوری سنتی و بسیاری از اشکال حکومت نظامی مربوط کرد؛ همچنین می توان برداشتهای راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه از اقتدارگرایی را در قالب مفهوم کمونیسم و کاپیتالیسم تعریف کرد» (هیوود، ۱۳۹۱: ۱۹۰) به این ترتیب می توان گفت اقتدار همان گونه که ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی اظهار می دارد مبتنی بر قدرت مشروع است در حالی که اقتدارگرایی فاقد این ویژگی یعنی مشروعیت است. وبر مبنای مشروعیت بخش اقتدار را در قالب سنخ شناسی سه‌گانه‌ی اقتدار قانونی- عقلانی، سنتی و فرماندهانه یا کاریزماتیک تعریف می کند که به عنوان طرحی کلی برای تحلیل اشکال خاص قدرت مورد استفاده قرار گرفت. (استونز، ۱۳۸۷: ۶۶)

فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد اقتدارگرایی را این گونه تعریف می کند: «شیوه‌ی حکومتی که در آن حاکمان خواهان اطاعت تردیدناپذیر محکومان هستند. به طور سنتی اقتدارگرایان خواستار این هستند که عقاید و رفتار بیشتر از سوی حکومت‌ها تعیین شود و در مقابل به انتخاب فردی اهمیت کمتری می دهند. اما این امکان وجود دارد که در برخی حوزه‌ها، اقتدارگرا بود و در عین حال در حوزه‌های دیگر لیبرال. جمله‌ای به فردریک کبیر منسوب کرده‌اند که گفته است: «با مردم خود توافق کرده‌ام که هرچه دلشان می خواهد بگویند و من هرچه دوست دارم انجام دهم». اقتدارگرایی به آسانی این روزها به واژه‌ای طعنه‌آمیز تبدیل شده است و به حکومتی بسیار مغرور و نابردبار اشاره دارد. ... بدین ترتیب گاه دقیقاً به معنی همان کلمه قدیمی‌تر استبدادگرایی است (مکلین، ۱۳۸۱: ۵۳)

در مورد تعریف اقتدارگرایان بهامات زیادی وجود دارد. «بدسکی» بر این باور است که اقتدارگرایی نظریه و سیستمی از حکمرانی است که با دیکتاتوری پیوند عمیق دارد و در تضاد با دموکراسی است. اصل اساسی در اقتدارگرایی اطاعت از اقتدار حاکم و مخالفت با استقلال افراد در اندیشه و عمل است. اقتدارگرایی به مثابه یک شیوه‌ی حکومت‌داری قدرت را در چهره و دستان یک رهبر یا بخش کوچکی از نخبگان تقویت می کند. رهبر یا گروهی که هیچ مسئولیت قانونی نسبت به مردم برعهده ندارد (Bedeski, 1997, 2) و ستال معتقد است ویژگی بارز اقتدارگرایی «تصدی‌گری سیاسی نامحدود» رهبر یا حزب حاکم (اغلب در دولت‌های تک‌حزبی) است. ویژگی متمیز آن نیز قدرت به شدت متمرکز است که با سرکوب سیاسی و طرد مخالفان بالقوه تثبیت می شود. این قدرت از احزاب سیاسی و تشکیلات توده‌ای برای بسیج مردم در جهت اهداف رژیم استفاده می کند. اقتدارگرایی بر قانون حاکمیت تأکید دارد و نه حاکمیت قانون... تصمیم‌های سیاسی از سوی گروهی برگزیده از مقام‌ها و در پشت درهای بسته گرفته می شود... در اقتدارگرایی تمایل به اعمال غیر رسمی و غیرچارچوب‌مند قدرت سیاسی نیز به چشم می خورد. رهبری‌ای «خودخوانده که حتی اگر منتخب هم باشد با انتخاب آزاد شهروندان از میان رقبای انتخاباتی قابل جایگزینی نیست». (Vestal, 1999, 17) در کنار این موارد محرومیت مستبدانه‌ی شهروندان از آزادی‌های مدنی نیز در این نوع حکومت مشهود است. جان دوکیت با تأکید بر مخالفت جمع‌گرایی و اقتدارگرایی با فردگرایی به وجود پیوندی میان آن دو اشاره می کند. دوکیت می نویسد که اقتدارگرایی و جمع‌گرایی هر دو حقوق و اهداف فردی را در برابر اهداف، انتظارات جمعی و نیز هم‌نوایی با جمع کم‌اهمیت جلوه می دهند (Duckitt, 1989, 67)

در خصوص مبانی اقتدارگرایی باید گفت که ویژگی متمیز اقتدارگرایی قدرت به شدت متمرکز و مجتمع است که با سرکوب سیاسی و طرد مخالفان بالقوه تثبیت می شود. این قدرت از احزاب سیاسی و تشکیلات توده‌ای برای بسیج مردم در جهت اهداف رژیم استفاده می کند.

اقتدارگرایی بر قانون حاکمیت تأکید دارد و نه حاکمیت قانون، این شکل از حکومت اغلب دارای سازوکارهای انتخاباتی است، تصمیم‌های سیاسی از سوی گروهی برگزیده از مقامات و در پشت درهای بسته گرفته می‌شود، نوعی بروکراسی که گاه مستقل از قوانین عمل می‌کند، که به خوبی بر مقامات منتخب نظارت ندارد و در رسیدگی به دغدغه‌های حوزه‌های انتخاباتی که قرار است نماینده آن باشند، شکست می‌خورند. در اقتدارگرایی تمایل به اعمال غیررسمی و غیرچارچوبمند قدرت سیاسی نیز به چشم می‌خورد، رهبری‌ای «خودخوانده که حتی اگر منتخب هم باشد با انتخاب آزاد شهروندان از میان رقبای انتخاباتی قابل جایگزینی نیست» محرومیت مستبدانه شهروندان از آزادی‌های مدنی و تحمل اندک مخالفت‌های معنادار نیز در این نوع حکومت مشهود است (اردستانی، ۱۳۸۹: ۴۱).

در حالی که ثبات سیاسی به وسیله کنترل بر نیروهای مسلح و حمایت از آن‌ها تأمین می‌شود، انواع کنترل‌های اجتماعی نیز برای خفه کردن جامعه مدنی به کار می‌رود، بروکراسی‌ای از سوی رژیم ترتیب داده می‌شود و وفاداری به نظام را از طریق ابزارهای مختلف جامعه‌پذیری و تلقین تأمین می‌کند. نظام سیاسی اقتدارگرا ممکن است به دلیل «تأمین ناکافی خواست‌های مردم» تضعیف شود. وستال می‌نویسد که تمایل [حکومت‌های اقتدارگرا] به کنترل شدیدتر در پاسخ اعتراضات به جای سازش و توافق، ضعفی آشکار است و این رویکرد زیادی صلب «در انطباق یافتن با تغییرات یا مواجهه درست با تقاضاهای فزاینده توده مردم یا حتی گروه‌های درون سیستم» نیز با شکست مواجه می‌شود. از آن‌جا که مشروعیت دولت به نحوه ظاهر شدن آن در چشم مردم بستگی دارد، دولت‌های اقتدارگرایی که در وفق دادن خود [با تغییرات] ناموفق باشند با امکان سقوط مواجه‌اند. ویژگی بارز اقتدارگرایی «تصدی‌گری سیاسی نامحدود» رهبر یا حزب حاکم (اغلب در دولت‌های تک‌حزبی) یا قدرت‌های دیگر است. تحول از نظامی اقتدارگرا به اشکال دموکراتیک‌تر دولت دموکراتیزاسیون خوانده می‌شود. (کاوایی، ۱۳۸۸: ۶۳).

#### تفاوت اقتدارگرایی در عراق و مصر

اصلی‌ترین و مهم‌ترین تفاوت اقتدارگرایی و دموکراسی در عراق و مصر به نقش ارتش در تقویت اقتدارگرایی و روند دموکراسی مربوط می‌شود. ارتش در روند دولت‌سازی دموکراتیک می‌تواند راه را برای تشکیل دولت‌های قوی هموار کند. دولت‌های قوی دارای تشکیلات دموکراتیک، حکومت‌های دیکتاتوری یا سرکوبگر بوده‌اند. هر یک از این دولت‌ها می‌توانند فرآیندهای دولت‌سازی را برای مدت طولانی ایجاد کنند. در کشورهای خاورمیانه، به ویژه دولت‌های نظامی، معمولاً نشانه یک دولت ضعیف هستند. دلیل را باید در نقش ارتش و مرحله در روند دولت‌سازی دانست. به طور کلی، دولت‌های دموکراتیک دارای سازوکارهای تداوم ساختاری هستند. دولت‌های استبدادی عموماً کارکرد محدودی در فرآیند دولت‌سازی دارند. دولت‌سازی دموکراتیک مستلزم یک دولت دموکراتیک است. اگر ارتش نقش دولت‌ساز را ایفا کند، درازمدت مشکلات ساختاری به وجود می‌آید. (متقی و الغبان، ۱۳۹۶: ۱۱۶).

برخلاف مصر، عراق از موفقیت نسبی بیشتری در کم کردن نقش نظامیان در ساختار نظام سیاسی جدید و تقویت مشارکت عمومی در سیاست این کشور در جهت گذار به دموکراسی برخوردار بوده است. امروزه در ساختار سیاسی عراق، برخلاف مصر ارتش نقش محوری بر عهده ندارد. ارتش در تحولات مصر بر خلاف عراق به عنوان یکی از عوامل اصلی اقتدارگرایی شناخته می‌شود و از این لحاظ دو کشور عراق و مصر واجد تفاوت‌های مهمی هستند.

ارتش، در تحولات مصر، به طور مرتب با احزاب مصر از جمله اخوان المسلمین در حال مذاکره بود و کسانی را که مخل امنیت می دانست دستگیر و بعضی از آنها را در دادگاه های نظامی محاکمه می کرد. دلیل مذاکره ارتش با اخوان المسلمین نیز این بود، همان گونه که در رهیافت نظری اشاره شد، تمایل دارد قدرت را به حزب یا شخص خاص واگذار کند. لازم به ذکر نیست که در میان احزاب و گروه های موجود در مصر، اخوان المسلمین قدیمی ترین و منسجم ترین گروه و حزب موجود است. بنابراین، ارتش تمایل بیشتری داشت با اخوان المسلمین مذاکره کند تا با گروه های ناشناخته ای که از جوانان و سایر انقلابیون تشکیل شده بود. و این نشان می دهد که ارتش در دوران و مابعد گذار موثر بوده است.

بنابر این، در یک سال و نیم پس از دوران حسنی مبارک، ارتش مصر به عنوان نهادی قدرتمند که پیش از این عمدتاً بر عرصه های قدرت، اعم از نظامی، مالی و اقتصادی تسلطی بارز داشت بر امور سیاسی نیز سیطره پیدا کرد و نقشی مهم در دوره انتقالی حکومت و پس از آن در صحنه سیاسی و روند تحولات این کشور ایفا کرد. بدین ترتیب، ارتش در این مقطع زمانی در مقام حکومت عمل نموده و پس از به دست گرفتن قدرت سیاسی، در بیانیه پنجم خود، قانون اساسی را تعلیق، مجالس شورا و خلق را منحل کرد و اداره امور کشور را به مدت شش ماه به دست گرفت تا در این مدت انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری را برگزار کند، کمیته ای را برای اصلاح قانون اساسی تشکیل دهد، و همه پرسوی درباره اصلاحات قانون اساسی برگزار کند.

انحلال شورای نظامی و برکناری ژنرال طنطاوی در راستای نقش نهادی ارتش در دوران گذار قابل بررسی است که از استان نقل شد. ارتش برای عبور از بحران می بایستی افسران همکارش را فدا می کرد. ژنرال طنطاوی علامت بقای رژیم حسنی مبارک در دوران گذار بود که مردم خواهان سرنگونی وی بودند. بنابراین، ابقای طنطاوی در مقاوم وزارت دفاع از سوی مرسوی جای تعجب داشت. ارتش در راستای نقش و تاثیر کارگزارانه خود، و در صورتی که فشار اجتماعی را حس می کرد برخی از همکاران خود را کنار می گذاشت. طبیعی است که بازنده شسته کردن طنطاوی و تعدادی دیگر از امرای ارتش موجب آرامش بیشتر مردم مصر بود.

در جریان پیروزی انقلاب، شورای نظامی که پس مانده ای از حکومت حسنی مبارک بود، به نام ملت حکومت را در دست گرفته و مدعی اداره و وضعیت انقلابی شده بود. این شورا در بیانیه ای به نام «بیانیه قانون اساسی، روند شکل گیری حقوقی نظام را تعیین نمود و اصلاح قانون اساسی دوره حسنی مبارک را در دستور کار قرار داد. نتیجه این اتفاق تبدیل شعار مردمی «الشعب یريد اسقاط النظام» به مفهوم خودساخته «الشعب یريد اصلاح النظام» بود که با مخالفت مردم روبه رو شد. ارتش که همواره تلاش داشته از استقلال برخوردار باشد اساساً به ماهیت دموکراتیک یا اقتدار گرای رژیم حاکم نگاهی ثانوی داشت. ارتش، در همین راستا و، در ادامه سناریوهای سیاسی پیچیده خود در مدیریت سیاسی مصر توانست بعد از تصویب قانون اساسی، که به اختیارات بیشتر مرسوی و اسلام گرایان منتهی می شد، اردوکشی های خیابانی علیه مرسوی را مدیریت نماید.

تشابه در اقتدارگرایی در عراق و مصر

#### ۱- نخبگان و جریان های سیاسی اقتدارگرا

بعد از دهه ۱۹۹۰، بحث نقش نخبگان سیاسی در فرایند گذار به دموکراسی یا تحکیم و تثبیت آن، منشأ نظریه پردازی های مختلفی در جامعه شناسی سیاسی شده است. هانتینگتون معتقد است که: «اساساً دموکراسی ها حاصل کار رهبران سیاسی ای بود که در حکومت یا در بین مخالفان بودند و آن جرات را داشتند تا با وضع موجود به مقابله برخیزند و از منافع فوری هواداران خود، که از زمانی دراز نیاز به دموکراسی را دریافته بودند، پیروی کنند.

دموکراسی‌ها را رهبرانی به وجود آوردند که در حکومت و بین مخالفان فعال بودند و در مقابل تحریکات مخالفان تندرو و قشری‌های حکومت، در اعمال خشونت مقاومت نشان می‌دادند (هانتینگتون، ۱۳۹۶: ۱۸۲). هم‌چنین، نظریه پردازان دیگر، بر اهمیت نخبگان سیاسی دموکرات، احزابی که در چارچوب تشکل سیاسی خود پایبند اصول و موازین دموکراتیک باشند، میزان پایگاه اجتماعی این جریانات سیاسی، وزن و پایگاه اجتماعی نیروها و جریانات تندرو یا اقتدارگرا و قدرت بسیج‌کنندگی آنها تأکید می‌کنند. این مؤلفه‌ها، عوامل تعیین‌کننده‌ای در موفقیت و یا احیاناً شکست فرآیند دموکراتیزاسیون هستند. احزاب و جریان‌های سیاسی فعال و حاکم از هر سه گروه عمده اجتماعی در عراق امروز، در خصوص دموکراسی درون‌حزبی یا رعایت موازین دموکراتیک در برخورد با سایر جریانات و رقبای سیاسی خود، کارنامه رضایت‌بخشی در عمل ندارند. امروزه همه احزاب و نیروهای سیاسی عراقی، در گفتار رسمی خود بر دموکراسی تأکید می‌کنند. تأکید بر دموکراسی در ادبیات و گفتار سیاسی، به مفهوم التزام عملی به اصول و موازین دموکراتیک نیست. فقدان دموکراسی درون‌حزبی سازمانی، رهبرمحوری و رواج کیش شخصیت، عدم تساهل، انحصارگرایی سیاسی و گرایش‌ها به بهره‌گیری از زور در تعقیب منافع و اهداف سیاسی، در میان احزاب و جریان‌های سیاسی مختلف این کشور امری هویداست.

از سوی دیگر، در مصر نیز مانند عراق، وجود نخبگان و جریان‌های اقتدارگرا باعث تقویت روند اقتدارگرایی شده است. در طول تقریباً سه دهه قدرت مبارک ترکیب خاصی از اقتدارگرایی تا مدنی‌گرایی به چشم می‌خورد. سرنگونی مبارک از اوایل فوریه ۲۰۱۱ (بهمن ۱۳۸۶) جامعه مصر را وارد دوره تازه‌ای از عمر خود کرد. نخست انتقال قدرت از سوی شورای عالی نیروهای مسلح (SCAF) صورت گرفت و نهایتاً در ژوئن ۲۰۱۲ (تیر ۱۳۹۰) منجر به انتخاب محمد مرسی شد. از این رو اولین انتخابات ریاست جمهوری آزاد و منصفانه مصر پس از سرنگونی مبارک انجام شد و به یک دوره از آشفتگی در این کشور پایان داد و مصر نهایتاً مسیر دموکراسی را برگزید. به مرور مبارزه با نهادهای کلیدی دولتی، از جمله پلیس و قوه قضاییه و نیز تعدادی از وزارتخانه‌های اصل، مرسی را در تاریخ ژوئیه ۲۰۱۳ (تیر ۱۳۹۲) از قدرت برکنار ساخت. دولت موقت که پس از کودتا علیه مرسی جایگزین او شد، نهایتاً با انتقال قدرت به ژنرال عبدالفتاح السیسی، که در برنامه ریزی کودتا علیه مرسی نقش مهمی داشت، بار دیگر اقتدارگرایی را به ساحت سیاسی مصر بازگرداند. مدت کوتاهی پس از کودتا در ماه ژوئیه ۲۰۱۳ (تیر ۱۳۹۲)، دولت موقت طرح ایجاد سیستم سیاسی جدید را اعلام و به اصطلاح نقشه راه برای گذار سیاسی مصر را معرفی کرد. این کشور باید سه مرحله را از سر می‌گذراند. اول، تعریف قانون اساسی جدید؛ دوم، تنظیم مجلس قانونگذاری جدید از طریق انتخابات مجلس؛ سوم، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری. با تغییر مسیر نقشه راه و شروع انتخابات ریاست جمهوری قبل از انتخابات مجلس، السیسی موفق به کسب پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در ماه ژوئن ۲۰۱۴ (تیر ۱۳۹۳) شد. پس از تقریباً یک سال، مجلس جدید نیز در ماه مه سال ۲۰۱۵ (اردیبهشت ۱۳۹۴) انتخاب شد. بر اساس این گزارش، تضعیف احزاب سیاسی و جلوگیری از اعطای قدرت به سطوح مختلف جامعه و جلوگیری از گذار قدرت به سطوح محلی، جلوه آشکار ورود او به قدرت بود. تا جایی که در اواخر سال ۲۰۱۸ (۱۳۹۷)، هیچ ساختار سیاسی محلی برای پر کردن خلاء نهادی در جامعه مصر وجود ندارد. اکثر ناظران و کارشناسان بر این باورند که سیستم سیاسی تحت السیسی یک بار دیگر رژیم استبدادی دوران مبارک؛ با همان نگرشی که او به قدرت داخلی و سیاست خارجی داشت را به مصر بازگرداند. ارتش و پلیس مصر علیه معترضان طرفدار مرسی سرکوب‌های گسترده‌ای را اعمال کرد. ناظران حقوق بشری از کشتار تعداد زیادی از معترضان سخن می‌گویند و السیسی اخوان المسلمین را 'سازمان تروریستی' اعلام و دارایی‌های آن را بلوکه و

فعالیت اعضای آن را نیز ممنوع اعلام کرد. در واقع باید گفت که نخبگان و جریان های سیاسی در عراق و مصر، روند اقتدارگرایی را رد این کشورها تقویت کرده اند.

## ۲- ساختار سیاسی

ساختار سیاسی دو کشور عراق و مصر به دلیل وجود سوابق تاریخی بی میل به سوی اقتدارگرایی نیست. در مصر، تکثرگرایی سیاسی در دوره مبارک نشو و نما کرد، اما به نظر می رسد نظام حزبی مسلط در انجام برنامه رژیم و در کارایی اش در حل مسائل با شکست مواجه شده است. انحصار امکانات اقتصادی و دیوان سالاری (بوروکراسی) عریض و طویل دولت در خدمت احزاب دولتی باعث شده است که احزاب دیگر حتی فرصت و امکان ورود به عرصه رقابت سیاسی را پیدا نکنند. بدین ترتیب، هیچ شانسی برای گردش واقعی قدرت در مصر وجود ندارد.

به دلیل استبداد و خفقان حاکم در طول دهه های متمادی، اصولاً زیر ساخت های لازم برای حاکمیت مردم در کشورهای عرب خاورمیانه با وجود نداشته و یا بسیار ضعیف بوده است. در بین کشورهای عرب خاورمیانه به نظر می رسد مصر پیشتاز سایر کشورهای عربی است؛ زیرا دارای قانون اساسی مدون، احزاب نیم بند و تجربه انتخاباتی بوده و در دوران گذشته نیز رسانه های متعدد در آن وجود داشته است. اما تحولات جهانی به گونه و سمتی در جریان است که نهال دموکراسی تنومند می شود. به بیان آصف بیات، با توجه به سه تحول عمده در کشورهای خاورمیانه انتظار می رفت در شیوه زندگی اجتماعی - سیاسی اتفاقاتی بیفتد که همسو با تحولات جهانی باشد. این تحولات عبارت اند از: الف) افزایش میزان سواد و آگاهی مردم، ب) بالا رفتن میزان شهر نشینی و گسترش طبقه متوسط و ج) تاثیر محیط بین المللی (Bayat, ۲۰۱۳: ۳۶). می توان مدعی شد که تحولات ۲۰۱۱ در کشورهای مختلف عرب خاورمیانه نمودی از تاثیر پذیری از تحولات جهانی بود. این تحولات در شکل دموکراسی خواهی دامن مصر را نیز گرفت.

طبق نظر سنجی هایی که «موسسه سیاسی راهبردی الاهرام» در اوت، سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۱ انجام داده بود هرچند مصری ها بیش از هر زمان دیگری نگران آینده کشور خود بودند اما همچنان دموکراسی را تنها راه حل برطرف کردن مشکلات خود میدانستند. قدر مسلم، خیزش انقلابی مردم مصر با آرمان دموکراسی خواهی گره خورده بود. نکته قابل توجه این است که برای همنوایی با اصول دموکراتیک جهانی شده باید شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مناسب به وجود آید اما ایجاد این شرایط به از بیرون بلکه از درون جوامع مثمر ثمر است. بنابراین، در تحلیل تحولات انقلابی مردم مصر بایستی شرایط درونی و زمینهای آن را باید لحاظ کرد. با این وصف، نمی توان توجه به آموزه های اسلامی (از منظر فرهنگی)، تکثر قومی و مذهبی از منظر اجتماعی - سیاسی) و اتکای روانی مردم به نیروهای نظامی (از منظر روان شناختی و امنیتی) را در تحلیل تحولات انقلابی مردم مصر و ارتباط آن با دموکراسی خواهی نادیده گرفت. به عبارتی، زمانی جنبش انقلابی مردم مصر به نتیجه مطلوب خواهد رسید که همه این شرایط و زمینه ها را لحاظ کرده و نمایندگان این دیدگاهها را راضی نگه دارد.

فروپاشی رژیم های غیر دموکراتیک لزوماً منجر به شکل گیری رژیم های دموکراتیک نمی شود؛ بلکه دوره گذار دوران عدم قطعیت است و پیدایش دموکراسی تنها یکی از پیامدهای ممکن فروپاشی به شمار می رود. تحولات چند سال اخیر مصر نیز از این منظر قابل بررسی است: تحولی دموکراتیک و دموکراسی خواهانه شکل گرفت اما به یک نظام کاملاً دموکراتیک منجر نشد.



از سوی دیگر، ساختار سیاسی عراق نیز همچون مصر نقش مهمی را در حرکت به سوی اقتدارگرایی دارد. تحولات جدید عراق و شکل‌گیری ساختار جدید قدرت و سیاست در این کشور، دیدگاه نظام‌های سیاسی-امنیتی، مذهبی، قومی، اقتصادی و نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در میانه تغییر داده است. ساختار جدید عراق دارای سه بعد است که نقش مهمی در حرکت به سمت استبداد دارد. اول، بعد داخلی که بر اساس آن مبارزه گروه‌های سیاسی و قومی داخلی برای تقسیم قدرت و بازتعریف نقش‌ها در نظامی جدید و انتقالی با وجود گذشت حدود ۱۹ سال از آغاز بحران در سال ۲۰۰۳ ادامه دارد. دوم، بعد منطقه‌ای که بیشتر به تأثیرات تحولات قدرت و سیاست در عراق بر محیط منطقه‌ای و به دنبال آن نقش همسایگان و بازیگران منطقه‌ای مربوط می‌شود. سوم، بعد بین‌المللی بحران عراق است که به نوعی با امنیت بین‌المللی و نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مرتبط است. ساختار سیاسی عراق قبل از سرنگونی صدام حسین، ساختاری استبدادی بود که ارزشی برای مؤلفه‌های دموکراتیک و حقوق مردم قائل نبود. با فروپاشی رژیم بعث، گرچه استبداد در این کشور تا حد زیادی رنگ باخت، اما همچنان وجود عواملی چون تنش‌های حزبی، تضاد قومیت‌ها و هویت‌های مذهبی، روابط نه‌چندان مطلوب دولت مرکزی با سایرین. هویت‌ها و .. روند اقتدارگرایی را تشدید کرده است.

### ۳- اندیشه گروه‌های تکفیری

گروه‌های تکفیری به عنوان یکی از عوامل اصلی تقویت اقتدارگرایی مطرح است. تجربه حضور گروه‌های تکفیری در دو کشور عراق و مصر نشان دهنده‌ی این مهم است که در دو کشور یاد شده، گروه‌های تکفیری و یا اندیشه‌های آنان خود را به نحوی نشان داده‌اند. در این راستا باید گفت که از جمله‌گفتارهای حاضر در صحنه سیاسی مصر، به خصوص پس از تحولات ۲۰۱۱، گفتار اسلام‌گرایی است که اقتدارگرایی را با نفی دموکراسی برگزیده است. اساساً اقتدارگرایی اسلامی در جهان اسلام، بیشتر ریشه در فرهنگ سیاسی مصر دارد، چراکه نظریه پردازان اصلی این گفتار، از اندیشمندان دیرین این کشور بوده‌اند. از این رو، شاهدیم که بسیاری از گروه‌های تکفیری و جهادی که خود بخشی از همین گفتار هستند در سراسر منطقه خاورمیانه، نظام فکری خود را از این دسته از رهبران فکری در مصر می‌گیرند.

از آنجا که برای ظهور و ثبات یک گفتار، همیشه باید «دگری» باشد، ظهور این گفتار، مرهون غیریتی به رهبری حزب دموکرات ملی بوده است.

جریان سلفی، دهها سال، اسیر گفتار تبلیغی محدودی بود که از محیط مساجد جمعیه انصار السنه المحمدیه و الجمعیه الشرعیه فراتر نمی‌رفت، ولی در چند سال اخیر، به دلیل پیدایش شبکه‌های ماهواره‌های دینی و حضور پررنگ مشایخ جریان سلفی، نقطه عطف مهمی در تاریخ سلفی‌های مصر، نمود یافت.

پس از سقوط نظام مبارک، سلفی‌ها از راه دیگری وارد شدند که با اندیشه‌های پیشین و مواضع سیاسی آن، همخوان نبود. آنچه شگفتی همگان را به همراه داشت، این بود که با اینکه تا پیش از این تحولات، مواضع سیاسی این طیف فکری، مشارکت نکردن در سیاست و انزواطلبی بود، چه شده که ناگهان متحول شده و گروه‌های سیاسی زیادی را تشکیل داده است؟ واقعیت آن است که سلفی‌ها در پیروزی انقلاب مصر، نقش فعالی نداشتند، اما پس از سقوط نظام، سلفی‌ها روش کسالت آور گام به گامشان را کنار گذاشتند و با فروپاشی دستگاه امنیتی، سیاستی فعال در پیش گرفتند. (مجیدی و شجاعی، ۱۳۹۵: ۱۰۵۴).

در دوره مبارک و حتی تا به قدرت رسیدن مرسی، این گروه به همراه شاخه‌های جهادی - تکفیری، که آبخور آنها همین اندیشه سلفی است، در تضاد و تعارض با گفتار حاکم (به منزله گفتار رقیب)، سعی در

هژمونیک کردن خود داشت و نظام فکری خود را با دال های شناور حول دال مرکزی "خلافت" در حوزه گفتمانگی گفتمان حاکم، مفصل بندی کردند. جالب اینجاست که این گروه با کمک زنجیره تفاوت، زنجیره هم ارزی گفتمان حاکم را که بر دور دال "امنیت" حلقه زده بودند، در هم ریختند و نوعی مفصل بندی جدید با دال خلافت شکل دادند و با هویت شکل گرفته جدید، همان منش اقتدارگرایی گفتمان رقیب را در پیش گرفتند.



این گفتمان، مخالف نظام مبارک که با غرب و اسرائیل سر سازگاری داشت و سدی بر دروازه جهاد نهاده بود و جامعه و دولت مصر را فاسد کرده و عدالت اجتماعی را از بین برده بود، اما در عمل کاری نمی کرد، ولی با رویکرد تبلیغی، سعی در نشر و گسترش چنین گفتمانی داشت. از سوی دیگر، گروه هایی چون سلفی های جهادی، همین اندیشه را با کمک عمل گرایی رادیکال، به پیش بردند و با شیعه ستیزی در پی احیای هویت اسلامی - عربی و تشکیل خلافت اسلامی بودند.

همان طور که نمودار بالا نشان می دهد، دال مرکزی این گفتمان، خلافت اسلامی است. مقصود از خلافت اسلامی، نظام حکومتی خلفای راشدین است. از این رو مدعیان این گفتمان، "دگر" خود را با این دال می شناسند. فروپاشی خلافت عثمانی و نظام خلافت، اگرچه به محو ساختار سیاسی آن انجامید، اندیشه آن را از میان نبرد و برخی اندیشمندان سنی مذهب، به خلافت همچنان به منزله یگانه الگوی آرمانی حکومت اسلامی می نگرند. مقصود از احیای خلافت اسلامی، احیای مظاهر و مصادیقی است که فلسفه وجودی خلافت اسلامی را معنا می بخشیدند. بر این اساس، اندیشمندان این حوزه، شورا را فلسفه نظام حکومت، جامعه و حتی خانواده بر می شمردند. در چنین وضعیتی، بسیاری از مظاهر حکومتی امروزی، چون هیچ اصلاتی نداشته و سابقه تاریخی ندارند، از سوی رهبران این گروه به کلی طرد می شوند. برای مثال، عبدالرحمن عبدالخالق، یکی از رهبران سلفی مصر، اقدام های اخیر یاسر برهامی، نایب رئیس حزب سلفی مصر، مبنی بر تشکیل گروه های سیاسی را برای مشارکت در چارچوب سیاسی حاکم؛ بدترین پیشنهاد برهامی به کمیته می داند و گفته است که این موافقت، مانع از استدلال به حکم

شرعی قرآن و سنت می‌شود و این کلام را و برهامی را «شیطان عصر» خوانده است. از سوی محمد عبدالمقصود، مفتی سلفی قاهره، حزب "النور" را مزدور حکومت فعلی مصر معرفی کرده است (شیعه نیوز، ۱۳۹۴/۶/۷). در عراق نیز حضور و نفوذ گروه‌های تکفیری، زمینه ساز اقتدارگرایی و کندی گذار به دموکراسی شده است. پس از سقوط صدام، صدها تن از این عناصر سلفی جهادی در منطقه الجزیره عراق که به دلیل موقعیت جغرافیایی آن به مثلث سنی نیز معروف است، متمرکز شدند و با تشکیل یک محور قوی در برابر نیروهای آمریکایی، با اقدامات تخریبی خود از جمله استفاده کردند.

به طور کلی باید توجه داشت که درگیری‌های مذهبی در عراق نتیجه تحولات این کشور در یک دهه اخیر بوده است که بین گروه‌های سلفی، بعثی و القاعده ر شد کرده است. این زمینه مهمی برای تقویت اقتدارگرایی و مانع اصلی گذار به دموکراسی است. این درگیری بدون شک با دخالت مستقیم یا غیرمستقیم یک قدرت خارجی در عراق همراه بوده است. اما این درگیری لفظی و رفتاری به دلیل تأثیر بر تمامیت ارضی این کشور و گسترش آن در اقصاء مختلف اجتماعی و درگیری حکومت حاکم با شورشیان که امروزه نقش آن را ایفا می‌کند، بحرانی سیاسی و امنیتی محسوب می‌شود. یک گروه تکفیری به نام داعش امنیت ملی کشور را با چالش جدی مواجه کرده است (ساوه درودی، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

#### ۴- افزایش خشونت‌ها در قالب حکمرانی ضعیف و افزایش اقتدارگرایی

حکمرانی ضعیف زمینه ساز تقویت اقتدارگرایی است. در اهمیت این شاخص، باید گفت که حکومت‌های اقتدارگرای توسعه طلب همچون کره جنوبی، تایوان (تا دهه ۱۹۹۰)، سنگاپور و... به دلیل کارآمدی و حکمرانی معطوف به تولید، به مدت چهار دهه تداوم و استمرار داشته و از مشروعیت نسبی برخوردار بوده‌اند، هرچند به دلیل محدود کردن سطح آزادی‌های سیاسی و مشارکت از مشروعیت کامل برخوردار نبوده‌اند. فرض اصلی در بیشتر اندیشه‌های غربی آن است که موفقیت راهبردهای ضدشورش تا حد بسیار قابل توجهی وابسته به حکمرانی خوب در شکل مدیریت کارآمد و مؤثر حکومتها و ارائه خدمات عمومی بهینه به مردم در زمینه‌های گوناگون است. در واقع، در نظریه‌های جدید حکمرانی، بر تسخیر قلبها و اذهان مردم توسط حکومت‌ها با بهبود حکمرانی و کارآمدی تأکید می‌شود.

تا پیش از طرح نظریه‌های جدید حکمرانی، بر راهبردهای کلاسیک یعنی استفاده از زور و سرکوب در ارتباط با جلوگیری از شورش‌ها تأکید می‌شد. امروزه دیگر راهبردهای کلاسیک پاسخگو نیست و در رویکردهای جدید بر کسب رضایت، وفاداری و اعتماد مردم یعنی همان کسب قلوب و اذهان مردم تأکید میشوند. از این زاویه است که طرح سؤال چگونه بر افراد حکومت می‌شود و یا چگونه بر افراد حکومت می‌کنند؟ به مراتب زیبنده تر و قانع کننده تر از سؤال چه کسی یا کسانی حکومت می‌کنند؟ است.

حکمرانی خوب» در مقابل «حکمرانی بد» اصطلاحی است که از دهه ۱۹۸۰ به این سو مطرح شده است. حکمرانی خوب عبارت است از: بهبود روش‌های اعمال حاکمیت و حکومت بر مبنای تعامل نزدیک بین حکومت و مردم، ارائه خدمات بهتر به مردم در زمینه‌های مختلف، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری حکومت، بهبود سطح زندگی مردم با افزایش سطح استانداردهای زندگی و جلب همکاری و وفاداری مردم برای حکمرانی بهتر. (سردارنیا، ۱۳۸۸: ۱۳۵)

با اشغال عراق و روی کار آمدن حکومت موقت توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، راهبردهای ضد شورش طراحی شدند و در راهبرد نیروهای ائتلاف و حکومت تحت امر آنها بر حکمرانی خوب، کارآمد و مشروع

در جهت جلوگیری از شورش ها و کسب اعتماد و حمایت عمومی تأکید شد. حکومت موقتی تا ژوئن ۲۰۰۴ که در قدرت بود، توانست به وعده های داده شده در خصوص حکمرانی خوب و اجرای آن مانند ایجاد امنیت، ثبات و خدمات در زمینه های مختلف جامعه عمل بپوشاند.

در راستای راهبرد حکمرانی خوب، حکومت ائتلافی و پس از آن، حکومت نوری المالکی در صدد برآمدند که «پروژه حکمرانی محلی» را در عراق اجرا کنند، تا از این رهگذر مانع از گسترش خشونتها شوند. این برنامه با هدف مشارکت دادن مردم در مدیریت امور محلی از روستا گرفته تا مراکز استان طراحی شد. این پروژه مشتمل بر تأسیس شورای های نمایندگی محلی، ایجاد ظرفیت های محلی برای ارائه خدمات، تقویت جامعه مدنی و تمرکززدایی بود. چند هدف کلی مرتبط با آن عبارت بودند از: ۱. دسترسی سریع مردم به خدمات اساسی با اولویت محلی؛ ۲. تصمیم گیری محلی شفاف تر و مشارکتی تر؛ ۳. مشارکت نهادهای مدنی در بهبود تصمیم گیری حکومت محلی به شکل شفاف تر و پاسخگویانه تر. برای تحقق این اهداف، بر تقویت نظام اداری و تخصیص بودجه برای خدمت رسانی محلی، آموزشی و ظرفیت سازی جهت ایجاد شهرداریهای مدرن، ایجاد شوراهای محلی، ظرفیت سازی و حمایت از نهادهای مدنی، همکاری مسئولان حکومت مرکزی با حکمرانان محلی، آموزش مدنی و دموکراسی تأکید شد.

در این راستا، در ارتباط با ایجاد شوراهای محلی اقدام شد. برای مثال، در شهر بغداد، ۸۸ شورای محلی در ۹ منطقه شهری بغداد وجود داشت و هریک از ۹ منطقه شهری، ۳ نماینده در شورای شهر ۲۷ عضوی داشتند. در ارتباط با تقویت جامعه مدنی، از نهادهای پیشین و نهادهای جدید دعوت شد تا با نهادهای حکمرانی محلی همکاری کنند. در کرکوک، در سال ۲۰۰۳ کنفرانسی در مورد توسعه جامعه مدنی برگزار شد. در سال ۲۰۰۳، حکومت موقتی نیروهای ائتلاف، صندوق های توسعه برای تخصیص اعتبارات به شوراهای استانی، منطقه ای، شهرستانی و محلی تشکیل داد. در ارتباط با ظرفیت سازی برای خدمات محلی نیز حکومت ائتلافی به آموزش پرسنل حکومت های محلی مانند خزانه داران استانی، کارمندان محلی و آموزش دادند.

در سال ۲۰۰۶ حکومت عراق با هدایت آمریکایی ها، گامهایی به سوی ایجاد یک چهار چوب تصمیم گیری محلی یا حکمرانی محلی برای ارائه خدمات برداشت. وزارت مالیه، بودجه ۱۵ تا ۲۰ درصدی برای حکمرانی محلی در سطوح استانی، شهرستان و محلی در نظر گرفت و این تخصیص بودجه در سال های بعد نیز تکرار شد. شوراهای محلی بنیان اصلی حکمرانی محلی در سطوح محلی، شهرستانی و مراکز استان بودند؛ به طوری که نمایندگان سطوح محلی در شهرستان و سطوح شهرستانی در مرکز استان حضور داشتند.

از نظر حکمرانی خوب، عراق شبیه مصر است. مصر به دلیل موقعیت سیاسی و فرهنگی خود در دهه های اخیر و حتی اواخر قرن هجدهم همواره پیشگام و مرکز روشنفکران عرب در منطقه بوده است. مرگ خالد سعید ۲۸ ساله که توسط پلیس کشته شد جرقه ای برای اعتراضات انقلابی بود.

بسیاری از تحلیلگران، انقلاب مصر را فروریختن دیوار برلین در دهه ۱۹۹۰ می دانند، و آن را آغاز جنبشی برای گفتمان دموکراتیک بومی در جهان عرب می دانند. همانطور که در تونس، آمارهای ارائه شده توسط بانک جهانی وضعیت بسیار بدی را برای مصر نشان می دهد و نشان می دهد که مصر در سه سال قبل از انقلاب خود از نظر حکمرانی در منطقه در وضعیت بسیار بدی قرار داشته است. با نگاهی به آمار، اولین چیزی که به ذهن خطور می کند، شاخص های دارای امتیاز منفی هستند. در مورد شاخص های شش گانه مصر نیز باید گفت که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ تغییر چندانی نداشته است. بسیار واضح است که دولت سابق مصر هیچ گامی در جهت اصلاحات سیاسی

و اجتماعی در این کشور برنداشته است و مصر در کنار آن یمن، بدترین وضعیت حکمرانی خوب را در خاورمیانه دارد. مانند تونس، آنچه نماد دموکراسی است، شاخص حق اظهار نظر و پاسخگویی در مصر کمتر از سایر شاخص ها است، در حالی که مدعی نظام دموکراتیک و انتخاباتی بود. در سه دهه گذشته، جامعه مدنی در مصر سرکوب شده، احزاب سیاسی ممنوع شده، روزنامه ها بسته شده، فعالان سیاسی و روشنفکران دستگیر شده اند. در دوران مبارک، قوه قضائیه فاسد بود و انتشار کتاب و فعالیت های دانشگاهی به دقت رصد می شد. به جز شاخص اول که وضعیت دو کشور مهم آفریقایی تونس و مصر تقریباً مشابه است، در سایر شاخص ها وضعیت تونس بسیار بهتر از مصر است.

مقایسه روند اقتدارگرایی در عراق و مصر نمایانگر این مهم است که دو کشور در خصوص اقتدارگرایی دارای تفاوتها و تشابهات مهمی می باشند. اصلی ترین و مهم ترین وجه تفاوت دو کشور در این زمینه، نقش پررنگ ارتش در ساختار سیاسی دو کشور می باشد. در تحولات سیاسی مصر برخلاف عراق، ارتش به عنوان متغیری مهم و تاثیرگذار مطرح است. تولد مصر جدید همراه با ایجاد ارتش به سبک جدید و به تقلید از ارتش های مدرن اروپایی بوده است، بنابراین، در خوانش بسیاری از تحولات و فرایندهای سیاسی و رویدادهای نظامی، امنیتی و سیاسی و حتی اقتصادی این کشور پس از استقلال رسمی، ارتش به گونه ای بی بدیل و منحصر به فرد نقش داشته است. ارتش مصر دو بار مسیر تاریخ سیاسی این کشور را تغییر داده است، بار نخست، دخالت ارتش به انقلاب سال ۱۹۵۲ و سرنگونی ملک فاروق، پادشاه این کشور انجامید و بار دوم در روز سوم ژوئیه ۲۰۱۳، یعنی ۶۱ سال بعد، به سقوط دولت محمد مرسی ختم شد. ارتش گرچه اساساً در مقام حکومت در دهه ۱۹۵۰ عمل کرد اما در طول ۶۰ سال گذشته با نفوذ در حوزه های اقتصادی و سیاسی توانسته به نهادی قدرتمند تبدیل شود. عمل در مقام نهاد به ارتش این امکان و توان را داد تا در دوران گذار از راه حکمیت و در دوران مابعد گذار، و برای مقابله با اقتدارگرایی اسلام گرایان، با حمایت فشار اجتماعی از جانب لیبرال ها با بهانه حفظ منافع ملی گذار را مدیریت کند و قدرت را مجدداً به دست بگیرد.

همچنین، دو کشور در خصوص اقتدارگرایی دارای این تشابهات می باشند: ۱- نخبگان و جریان های سیاسی اقتدارگرا: در دو کشور عراق و مصر، نخبگان و جریان های سیاسی به دلیل وجود اختلافات داخلی و همچنین سابقه تاریخی که در گرایش به اقتدارگرایی داشته اند، به عنوان یکی از عوامل اصلی اقتدارگرایی مطرح هستند. ۲- ساختار سیاسی: ساختار سیاسی دو کشور عراق و مصر نیز نقش مهمی در حرکت به سوی اقتدارگرایی دارند. در ساختار سیاسی دو کشور، دموکراسی به شدت تضعیف، و اقتدارگرایی نهادینه شده است. در نتیجه، امروزه شاهدیم که این عامل نقش مهمی را در حرکت به سوی اقتدارگرایی دارد. ۳- اندیشه گروههای تکفیری: گروههای تکفیری نیز به عنوان یکی از عوامل اقتدارگرایی مطرح هستند. در مصر اندیشه و تفکر تکفیری و در عراق حضور و نفوذ این گروهها به عنوان عاملی در جهت تقویت اقتدارگرایی مطرح بوده است. ۴- افزایش خشونت ها در قالب حکمرانی ضعیف و افزایش اقتدارگرایی: در دو کشور عراق و مصر، حکام نتوانسته اند با استفاده از مولفه های حکمرانی خود، جامعه را اداره کنند. نتیجه ی این امر افزایش خشونت ها توسط توده های مردم از یک طرف و احزاب و جریان های مختلف سیاسی از طرف دیگر بوده است که روند اقتدارگرایی را تقویت کرده است.

- اردستانی، محمود. ۱۳۸۹. دموکراسی و ارتش در مصر. تهران: نشر ضیایی.
- استونز، جان. ۱۳۸۷. تحولات سیاسی - اجتماعی خاورمیانه. تهران: نشر کاوش.
- کاوینانی، محمود. ۱۳۸۸. جنبش های اسلامی در مصر. تهران: نشر خط سوم.
- مجیدی، حسن و جبار شجاعی. ۱۳۹۵. گفتمان اسلامگرای دموکرات در مصر جدید؛ از قیام ژانویه ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶. دانش سیاسی، شماره اول.

مک لین، آندرو. ۱۳۸۱. ارتش و سیاست در مصر. ترجمه وحید نژاد مرادی. تهران: نشر آستان.

هیوود، اندرو. ۱۳۹۱. درآمدی بر ایدئولوژی سیاسی. ترجمه رفیعی مهرآبادی. تهران: وزارت امور خارجه.

سایت ها:

(شعبه نیوز، ۱۳۹۴/۶/۷)

- Bayat, Asef. (2013). *Life as Politics: How ordinary people change the Middle East*, Amsterdam: Amsterdam University Press
- Bedeski, Michael (1997), "Neo-patrimonial Regime and Political Traditions in Africa", July, in *World Politics*, No 46
- Duckitt, reimond (1989). *Muslim Mrotherhood in Egypt, Syria, Jordan: A comparison*, postgraduate thesis, Monterey University of California
- Vesta, Ninette, (1999), *Politics of Egypt: States-Society Relationship*, Routledge.